



رابطه فرهنگ و اقتصاد

محمد حسین دانایی

نتایج مهمی داشت، اما در این جا تنها به یک پیام از مجموعه دستاوردهای مزبور اکتفا می‌کنیم: فرهنگ در کنار آموزش، نقشی فعال در جریان توسعه عمومی برعهده دارد. چون هدف فرهنگ بهبود کیفیت زندگی است، لذا باید عوامل فرهنگی در مجموعه برنامه‌های توسعه جای مناسبی داشته باشند و توسعه نباید منحصرًا معطوف به هدف‌های اقتصادی باشد.

امروزه نیز با گسترش مفهوم توسعه، این حقیقت آشکار شده است که انسان که عامل و هدف توسعه است، یک موجود یک بعدی - آنهم موجودی منحصرًا اقتصادی - نیست، بلکه پدیده‌ای است واقعی با انواع نیازمندی‌ها و خواسته‌های گوناگون. و توسعه واقعی هم توسعه‌ای است که

نشانی از رویکردهای فرهنگی دیده می‌شود. تا آن زمان کنفرانس‌های منطقه‌ای و بین‌المللی متعددی درباره آموزش، علوم و هنرها برگزار شده بود، اما کنفرانس وزرای فرهنگ جهان در ونیز در سال ۱۹۷۰ با حضور نمایندگان ۸۵ کشور جهان، نخستین کنفرانسی بود که به اهتمام یونسکو و به طور خاص درباره فرهنگ برگزار شد و به همین جهت، عموماً کنفرانس ونیز را بنیانگذار منشور جهانی فرهنگ در دوران معاصر می‌دانند. بعد از آن هم کنفرانس‌های فرهنگی منطقه‌ای دیگری در نقاط مختلف جهان برگزار شد و بدین ترتیب، دهه ۱۹۷۰ میلادی به عنوان دهه توسعه فرهنگ شناخته شد.

بدیهی است که کنفرانس ونیز

فرهنگ، یعنی مجموعه اندیشه‌ها و هنجارهایی که رفتار اعضای یک جامعه یا یک سازمان را از رفتار جوامع یا سازمان‌های دیگر ممتاز یا متفاوت می‌کند. اکثراً وقتی راجع به فرهنگ جامعه خودمان فکر می‌کنیم، این پرسش در ذهنمان شکل می‌گیرد که آیا فرهنگ کنونی ما رنگ باخته و نابسامان است؟ بی‌گمان، طرح ناخواسته این پرسش در ذهن ما از آنجا ناشی می‌شود که همه ما یک درد یا یک نگرانی مشترک داریم. همین نگرانی و همین سوال مشترک، یک شاخص فرهنگی است، یعنی اندیشه‌ای که رفتار ما را از رفتار جوامع دیگر متفاوت می‌سازد.

تا قبل از سال ۱۹۷۰ میلادی در ادبیات مربوط به توسعه به ندرت

همه‌جانبه باشد و فرهنگ را به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر و یکی از ابعاد اصلی توسعه عمومی بداند. به علاوه، این عقیده به تدریج تعمیم یافته است که توسعه فرهنگی یکی از عوامل اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی است و حتی تقویت هویت ملی یا سازمانی جوامع، از طریق افزایش فعالیت‌های فرهنگی، یکی از پیش شرط‌ها و حتی شرط اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی است. سپس به برکت پژوهش‌های موخر بر کنفرانس و نیز، فرهنگ به مثابه ساخت اساسی زندگی انسانی شناخته و مطرح شد و نه به عنوان یک پدیده تجملی و عنصری تزئینی و محدود به مفاهیمی چون باورها، اعتقادات، تاریخ، سنت، آموزش، هنرهای زیبا و...

علاوه بر این، تحلیل تجارب کشورهای توسعه یافته و کالبد شکافی عوامل اساسی توسعه در کشورهای مزبور نیز نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از عناصر شناخته شده در ساخت و ترکیب نظام توسعه‌ای کشورهای مورد بحث دخیل بوده‌اند. این مجموعه که به طور ماهوی غیر اقتصادی هستند و در فضای فرهنگی و میدان سیاسی جوامع

وجود دارند، عبارتند از: دموکراسی و وجود نظامات سیاسی پایدار- هیأت حاکمه منتخب و مورد حمایت مردم- روحیه قانونگرایی و نظم‌پذیری- ارجمندی خرد و علم‌گرایی به عنوان یک محور برای نجات از بحران فردیت و سلیقه‌ای عمل کردن- امنیت و آرامش اجتماعی- پژوهش و آموزش نیروی انسانی به مثابه نیروهای مؤمن، مصمم، آگاه، صاحب اخلاق و دارای ادب اقتصادی- احساس مسوولیت و وجدان کاری.

بنابراین، جوامعی که در جستجوی توسعه اقتصادی هستند یا سازمان‌هایی که می‌خواهند کارایی و اثربخشی عوامل در اختیار خود را افزایش دهند تا شاهد رشد بهره‌وری و شاخص‌های اقتصادی زیر مجموعه خود باشند، باید به این واقعیت توجه کنند که پیشبرد اهداف سازمانی محتاج یک دید سیستمی و مجموعه نگر است، و تحقق اهداف اقتصادی، به طور طبیعی، بازسازی و توسعه عوامل دیگری مانند عوامل اجتماعی و فرهنگی را نیز به دنبال می‌آورد، و نمی‌توان اقتصاد یک جامعه یا یک سازمان را مستقل از متغیرهای دیگر مورد بازبینی و اصلاح

قرار داد، زیرا فرهنگ اجتماعی در یک جامعه- یا فرهنگ سازمانی در یک سازمان- عملاً هم اهداف و هم کیفیات فعالیت‌های اقتصادی را تعیین می‌کند. و طرفه اینکه، اگرچه اهداف اقتصادی ذاتاً جزو امور مادی طبقه‌بندی می‌شوند، اما نتایج و پیامدهای آنها می‌تواند در راستای اهداف ارزشی و معنوی نیز قرار گیرد و بدین ترتیب، زمینه را برای برقراری یک تعامل خلاق مهیا سازد.

